

چیسیت

سال هشتم شماره ۹
صفر ۱۱۵۴ دوشنبه

۷۹
خرداد ۷۰

در سوگ استاد دکتر غلامحسین صدیقی
داستان‌هایی از داستان‌نویسان امروز گیلان
طرح‌های مکتوبی ایزنشتاین
گنگورگ لوکاج نویسنده و منتقد
شعر، داستان، مکتب‌های ادبی، طرح و...



ژاله اصفهانی

از صفر پرسیدند

بلند بالائی،
در تنگنایی

بیچ اندر بیچ

آنقدر سرش را خم کرد و خم کرد،
وز بلندای قامت خود کم کرد و کم کرد،
تا پایش حلقه شد بر سر.

وان حلقه، هر روز تنگ تر شد و کوچک تر
تا رسید به صفر
یعنی به هیچ

اعداد که در کائنات می چرخیدند،

از آن صفر پرسیدند:

آیا امکان نداشت،

«الف» انسانی را،

بر خویش پشتوانه کنی

و با دیگر صفرها، خود را،

بی کرانه کنی؟

۱۳۶۹

□□□

بگذرد از رود.

امان، ز وسوسه‌ی تلخ لحظه تصمیم!

که می رهی زبلا،

یا که می شوی نابود...

حروش شب زده سیل و رود خشم آلود.
و هیچ راه دگر نیست، جز گذار از رود.
جز گذار از رود.

گل سپید سحرگاه آن سواحل سبز،
کنار بستر آرام آب‌های کبود،

از که خواهد بود

از که خواهد بود؟

۱۳۶۹

□□□



گذار از رود

به سرنوشت شگفت کسی می اندیشم،

که راه پشت سرش نیست.

و چاره‌ای دگرش نیست،

جز آن که در شب سیلاب،

۱۱۵۳

پوست